

درحاشیه بحث شکل مستقل کارگری

حشمت

سخنرانی رفیق فاتح شیخ الاسلامی در سمینار شکل مستقل کارگری که توسط نشریه کارگر امروز ترتیب یافته بود، یک نمونه تیییک از بحثهایی است که حامل تزهایی ناسخ و منسوخ، احکام بدون استدلال و بلحاظ مضمونی آشفته است که هرگونه بحث جدی و سازنده پیرامون مسئله شکل مستقل کارگری را ناممکن میسازد. معهدا مبارزه برای شکل مستقل کارگری، بدون روشنگری حول چهارچوبهای مفهومی آن، بدون مرزبندی با درکهای انحرافی پیرامون آن نامیسر است. از اینرو ما از این فرصت استفاده کرده، و در پرتو نقد دیدگاههای ره‌شیخ الاسلامی، نکاتی را درباره شکل مستقل کارگری یادآوری میکنیم.

زمینه و اهمیت بحث شکل مستقل کارگری

در جامعه سرمایه داری این اندیشهٔ مبارزه طبقاتی نیست که نبرد و ستیز میان طبقات را بوجود میآورد، بلکه این واقعیت عینی سلطه سرمایه دار بر طبقه کارگر است که مبارزه طبقاتی را به یک امر دائمی و نهادی در جامعه تبدیل میکند. در این نبرد طبقه سرمایه دار و دولت حامی آن، بنا به جوهر خود، مخالف مداخله کارگران در تعیین سرنوشت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برای جامعه هستند، و قاعدتاً از شکلگیری هرگونه شکل ممانعت کرده و تلاش میکنند که کارگران پراکنده و منفرد باقی بمانند سلطه سرمایه داران اما واکنش طبقه کارگر را بر میانگیزد و این منطق مبارزه است که کارگران را به سمت شکل سوق میدهد. شکل اما، مبارزه فردی، پراکنده و موردی کارگران را متحد و هماهنگ میکند و اقدام کل طبقه کارگر را در برابر طبقه سرمایه دار سازمان میدهد. شکل ممکن است عقب مانده یا پیشرفته، اصلاح طلب یا رزمنده باشد معهدا تحت هر شرایطی نفس مبارزه متشکل، شاخص قوام و بلوغ سیاسی هر طبقه را نشان میدهد. کارگران برای مبارزه علیه سرمایه داران، نیاز دارند در همه سطوح و در اشکال گوناگون متشکل شوند. شکل در سطح بنگاه و کارخانه، شکل در سطح منطقه و رشته، شکل در سطح سراسری و عمومی برای اهداف مشخصی شکل گرفته، و در مبارزه علیه سرمایه داران ضرورت مطلق دارند. این تشکلهای، کارگران را آبدیده میکنند، آگاهی آنها را ارتقاء میدهند، و استقلال کارگران از سرمایه داران را تجسم میبخشند. اگرچه شکل درهر سطحی برای کارگران ضروری است، اما شکل مستقل در سطح سراسری است که اقتدار طبقه را نشان میدهد، معنای طبقه کارگر را روشن میکند و اثرات و نتایج خود را در سطح جامعه به نمایش میگذارد. برعکس فقدان شکل مستقل سراسری به تداوم سلطه استبداد، بهره کشی و تاریک اندیشی کمک کرده، و به دوام عقب ماندگی، بیخبری و بی حقوقی عمومی، و به تسلیم کارگران در برابر سرمایه داران و دولت حامی آن یاری میرساند. طبقه کارگر بدون شکل، یک طبقه بدون اسلحه

و مهمات در یک جنگ نابرابر است، و دقیقاً بخاطر همین هدف است که سرمایه‌داران و دولت‌های بورژوازی تلاش میکنند، که کارگران را در حالت اتمیزه، پراکنده و در ذلت عمومی نگهدارند. اگرچه سازمانیابی و تشکل کارگری امری مهم و با اهمیت است، اما برای کمونیستها شیوه دستیابی به تشکل از آنهم مهم‌تر است. بنابراین است که کمونیستها نه از هر تشکل، بلکه از تشکل مستقل کارگری است که دفاع میکنند. تشکل مستقل کارگری زمانی معنا و مفهوم دارد، که با شرکت داوطلبانه، آزادانه و آگاهانه خودکارگران شکل گرفته باشد. تشکل مستقل، تشکلی است که به توده‌های تشکیل‌دهنده آن حساب پس میدهد و در برابر آنها پاسخگوست. تشکل مستقل، تشکلی است که اساساً به توده‌های پائین تکیه میکند و اقتدار خود را از اعماق اخذ میکند. تشکل مستقل، تشکلی است که کارگران آنرا بوجود می‌آورند، آنرا هدایت و رهبری میکنند و برای تداوم فعالیت آن تصمیم میگیرند. تشکل مستقل، تشکلی است که مکانیزم درونی آن، آزاد از اتوریته سیاسی- حقوقی دولت است و اراده کارگران را بیان میکند. تشکل مستقل، تشکلی است که کارگران را بمثابه کارگر سازمان میدهد و "تسمه نقاله" هیچ حزب سیاسی محسوب نمیشود، هرچند با فعالیت هیچ حزب سیاسی در درون تشکل نیز مخالفتی ندارد. اهمیت بحث تشکل مستقل کارگری در تشریح زمینه و معنای آن نیست یا در دفاع از اصول مجرد و مقدس نیست، که به بحث مزبور اهمیت میبخشد، بلکه در فائق آمدن به بی‌اعتنائی چپ در پذیرش منطق مبارزه اقتصادی و کمک به سازمانیابی توده‌ای کارگران است که بحث مزبور را معنا میبخشد. ما معتقدیم مهمترین ضعف چپ ایران، ضعف ارتباط مادی و مستقیم و تشکیلاتی آن با طبقه کارگر است. و مهمترین ضعف جنبش کارگری در پراکندگی و ضعف تشکیلاتی آن است. بنابراین برای شکل دادن به یک سیاست مبتنی بر ستیز طبقاتی در ایران، قبل از هرچیز و بیش از هر چیز باید روی راههای تقویت تشکیلاتی کارگران متمرکز شویم. بدون تشکل توده‌ای کارگران در ایران، نه چپ معنائی خواهد داشت و نه جنبش کارگری مستقل و آگاه از منافع خود. تشکل توده‌ای کارگران در همه جا عموماً و در ایران امروز خصوصاً، قبل از هرچیز یعنی تشکل آنها در سطح مبارزات اقتصادی. اما متأسفانه بخش قابل ملاحظه‌ای از چپ‌های ایران به منطق این سازمانیابی توجه ندارند که تا حد زیادی از غیرکارگری بودنشان نشأت میگیرد. اگر در ایران اتحادیه‌های کارگری وسیعی وجود داشتند بعید بود که تا این درجه خام‌اندیشی مشاهده شود. بنابراین پرداختن به این بحث و مقابله با بی‌اعتنائی بخش قابل توجهی از چپ‌ها به منطق مبارزه اقتصادی، جزئی از تلاش‌های است که باید برای ایجاد تشکلهای توده‌ای کارگری صورت بگیرد.

بحث برسرچیست؟

در هر بحثی بطور عام و در این بحث بطور خاص، بدون تمرکز روی تعریف موضوع اختلاف، و بیان دقیق هسته اصلی مسئله، نه میتوان به روشن شدن موضوع کمکی کرد و نه میتوان از این بحثها نتایج عملی اخذ کرد. بنابراین قبل از هرچیز ضرورت دارد که چارچوب عمومی بحث را روشن کنیم. بحث بر سر این است آیا شکل اقتصادی مبارزات طبقه کارگر از همان ساختار و کارکردی تبعیت میکند که اشکال دیگر مبارزه طبقه و مخصوصاً شکل مبارزات سیاسی؟ پاسخ ما و فکر میکنیم پاسخ مارکسیسم به این سؤال نه آشکار است. ما میگوئیم مبارزه اقتصادی

طبقه کارگر منطق و الزامات و امکاناتی دارد که عیناً در مبارزه سیاسی دیده نمیشود. البته عکس این رابطه هم درست است. یعنی مبارزه سیاسی نیز از منطق مبارزه اقتصادی عیناً تبعیت نمیکند. در مبارزه اقتصادی، کارگران با همه تفاوت‌های فکری و قومی و جنسی و غیره که باهم دارند در نقطه تماس بیواسطه کار و سرمایه در مقابل سرمایه داران قرار میگیرند و بنابراین اشتراک منافع‌شان را در مقابل سرمایه یا سرمایه داران بسیار راحت‌تر و بیواسطه‌تر درمیابند. دریافت منافع مشترک براحتی برای عرصه سیاسی و عرصه نظری و فرهنگی صادق نیست. در حوزه سیاسی و به طریق اولی در حوزه فکری و نظری و فرهنگی این تقابل پیچیده‌تر است و برای آحاد طبقه به آسانی قابل رؤیت نیست. مبارزه اقتصادی جایی است که کارگر راحت‌تر و سریع‌تر اولاً کارگر بودن و مزدبگیر بودن خود را حس میکند و ثانیاً تقابل منافع خود را با سرمایه دار بعنوان طرف مقابل خود لمس میکند و ثالثاً اشتراک منافع خود را با دیگر کارگران مثل خود درمییابد. بنا به همین دلایل است که سازمانیابی کارگران در حوزه اقتصاد آسان‌تر است، و شکل اقتصادی مبارزه کارگران امکاناتی برای تشکیل طبقاتی کارگران ایجاد میکند که در سطوح دیگر با آن سهولت حاصل نمیشود. در واقع در سطح اقتصادی نفس کارگر بودن است که کارگر را به اتحاد با هم‌سنگ خود و در تقابل با حریف و امیدارد. برای اتحاد و تشکیل در این سطح به کمترین وحدت نظری نیاز هست، درحالی‌که در سطوح دیگر مبارزه این چنین نیست. اما مبارزه اقتصادی همانطور که امکاناتی برای اتحاد کارگران دربردارد. از محدودیتهایی نیز برخوردار است. زیرا پایه‌های تسلط سرمایه بر کار فقط و عمدتاً در نقطه تماس بیواسطه کار و سرمایه قرار ندارد. سیستم تسلط سرمایه بر کارگر در سطوح مختلف تولید و بازتولید میشود که بدون پرداختن به آرایش مبارزاتی در همه این سطوح، رهائی کار از یوغ سرمایه امکان‌ناپذیر است. با توجه به این امکانات و نیز محدودیتهاست که ما معتقدیم سازماندهی مبارزات کارگران را در هر سطح باید مورد توجه قرار داد و منطق یک سطح را بر سطح دیگر تحمیل نکرد. مثالی در این رابطه شاید روشن‌گر باشد. هم‌اکنون ما در آلمان شاهد اعتصاب کارگران حمل و نقل در مقابل طرح سرمایه داران هستیم. مسلم است که همه کارگران به کلیسا نمیروند و یا به یکسان با کلیسا رفتن مخالف نیستند؛ یا همه آنها به حزب SPD رأی نمیدهند. اما همه کارگران عضو اتحادیه باهر تعلق مذهبی، سیاسی در برابر طرح کارفرمایان متحد عمل میکنند. در سازمانیابی طبقه کارگر باید بتوانیم از امکانات و سهولت‌هایی که سازمانیابی کارگری در سطح اقتصادی بوجود می‌آورد بنحوی بهره‌برداری کنیم، بی آنکه از محدودیتهای آن ضرر بینیم. با این درک بوده که مارکسیستها توجه و تمرکز به هر سه سطح و شکل از مبارزات کارگری را مورد تأکید قرار داده‌اند و معتقد بوده و هستند که بدون بهره‌برداری از هر سه شکل مبارزه، رهائی طبقه انجام شدنی نیست. این تأکیدات ما را نین قبلاً بنحو روشنی چنین تشریح کرده است:

"دوست عزیز، قطعنامه کمیته اودسا... درباره مبارزه اتحادیه‌ای بنظم کاملاً اشتباه آمیز می‌آید. برانگیخته شدن مبارزه علیه منشویکها طبعاً اینرا توضیح میدهد، اما نباید به افراط از طرف دیگر غلتید، و این دقیقاً همان چیزی است که این قطعنامه کرده است... بخش اول (پاراگراف اول مقدمه) کاملاً خوب است: "بعهد گرفتن رهبری تمام تجلیات مبارزه طبقاتی پرولتاریا، و "هرگز فراموش نکردن" رهبری مبارزه اتحادیه‌ای، عالی است. نکته دوم اینکه وظیفه تدارک برای قیام مسلحانه "تقدم پیدا میکند" و (سومین یا آخرین نکته مقدمه): "در نتیجه آن وظیفه مبارزه اتحادیه‌ای پرولتاریا به ناگزیر جنبه فرعی پیدا میکند". این بنظر من از لحاظ تئوریک غلط و از نقطه

نظر تاکتیک نادرست است. از لحاظ تئوریک غلط است که دو وظیفه را معادل بدانیم، گوئی که آنها از سطح واحدی هستند: "وظیفه تدارک برای قیام" و "وظیفه هدایت مبارزه اتحادیه ای". گفته میشود یک وظیفه تقدم یافته و دیگری جنبه فرعی پیدا کرده است. این نوع سخن گفتن به معنای مقایسه و مقابله مسائلی است از رده های مختلف. مبارزه مسلحانه عبارت است از یک شیوه از مبارزه سیاسی در یک لحظه معین. مبارزه اتحادیه ای یکی از اشکال پایدار کل جنبش کارگران است، شکلی که همیشه در سرمایه داری لازم است و در تمام دوره ها ضروری است. در پاراگرافی که من در "چه باید کرد؟" نقل کرده ام، انگلس سه شکل اساسی مبارزه پرولتری را متمایز میکند: اقتصادی، سیاسی، تئوریک... چگونه میتواند یکی از اشکال اصلی مبارزه (شکل اتحادیه ای) با شیوه ای از شکل اصلی دیگری از مبارزه در لحظه ای معین، در یک سطح قرارگیرد؟ چگونه کل مبارزه اتحادیه ای، بعنوان یک وظیفه، باشیوه کنونی و به هیچوجه نه تنها شیوه مبارزه سیاسی، میتواند در یک سطح گذاشته شود؟... از لحاظ تاکتیکی... قیام مسلحانه عالیترین شیوه مبارزه سیاسی است. موفقیت آن از نقطه نظر پرولتاریا، یعنی موفقیت یک قیام پرولتاریا تحت رهبری سوسیال دمکراتیک -ونه انواع دیگر قیام- مستلزم توسعه گسترده تمام جنبه های جنبش کارگران است. از اینرو ایده مقابل هم قرار دادن وظیفه قیام و وظیفه هدایت مبارزه اتحادیه ای کاملاً نادرست است..."(۱)

ارتباط سطوح مختلف مبارزه کارگری

تا اینجا وجه مشخصه هر یک از سطوح مختلف مبارزه، و منطق حاکم بر هر سطح را مورد تأکید قرار داده ایم. اما سؤال این است که آیا هر شکل از مبارزه میتواند درناب ترین و خالص ترین سطح خود صورت گیرد؟ آیا شکل خالص مبارزه اقتصادی یا سیاسی یا نظری معنا دارد؟ پاسخ ما به این سؤال منفی است. از نقطه نظر ما مسلماً تمایز و تفکیک و بنابراین استقلال این سه شکل مبارزه امری نسبی است و جدایی کامل آنها بی معنی و ناممکن است. اما نسبی بودن برخلاف تصورات طرفداران حزب کمونیست کارگری به معنای خیالی بودن نیست. مثلاً مبارزه برسر دستمزد یا حداکثر ساعات کار در هفته، وقتی عمومیت پیدا میکند و در سطح همه طبقه جاری میشود، آشکارا به یک مبارزه سیاسی و حتی نظری تبدیل میشود. بنابراین صحبت کردن از جدائی مبارزه اقتصادی از مبارزه سیاسی و یا بالعکس نادرست است. سه شکل اصلی مبارزه طبقه کارگر نه فقط همدیگر را همراهی میکنند و به موازات هم پیش میروند و باید بروند، بلکه درهمدیگر اثر گذاشته و تداخل مییابند. بنابراین است که دفاع از عدم مداخله اتحادیه ها در سیاست و نیز دفاع از عدم مداخله و فعالیت احزاب در اتحادیه ها از نظر مارکسیست ها یک تز ارتجاعی است. وقتی ما از استقلال اتحادیه ها دفاع میکنیم، بروشنی منظورمان دفاع از استقلال منطق ساختاری و کارکردی اتحادیه هاست و نه جدائی اتحادیه ها از سیاست و عدم مداخله شان در مبارزات سیاسی. اما اگر شکل اقتصادی مبارزه کارگران با شکل سیاسی مبارزات آنها منطق متفاوتی دارد، پس نباید اتحادیه ها را به زائیده این یا آن حزب سیاسی تبدیل کرد. معنای این حرف اینست که همه احزاب و نظرات سیاسی میتوانند و باید در اتحادیه ها شرکت کنند. در اتحادیه ها طرفداران مذهب میتوانند سراسر از نظرات شان دفاع کنند، و طبعاً کمونیستها نیز میتوانند به تبلیغ و ترویج مواضع شان پردازند، و همزبانی کسب

کنند. پذیرش این امر جدائی کارگر از سیاست و برحذر داشتن او از مداخله در سیاست نیست، دفاع از پلورالیسم حزبی و نظری در اتحادیه‌هاست. هر حزب و هر مسلکی حق دارد یا باید حق داشته باشد، نه فقط صراحتاً نظر خود را در درون اتحادیه‌ها بیان کند، بلکه فراکسیون خاص خودش را در درون آن سازمان دهد. اما این امر قبل از هرچیز مستلزم پذیرش تفاوت منطق مبارزه اقتصادی، سیاسی و نظری است. احزاب و نظرات ایدئولوژیک باید بپذیرند که بخاطر بدست آوردن جای راحتی در قایق، نباید قایق را غرق کنند یا اسباب غرق شدن آنرا فراهم سازند. در واقع اگر قبول کنیم که اولاً اشکال اقتصادی، سیاسی و نظری مبارزه کارگران منطق متفاوتی دارد؛ ثانیاً تمایز این اشکال از همدیگر نسبی است و هر سطح از مبارزه روی سطح دیگر اثر میگذارد، ضرورتاً بحث روی این نکته یا سؤال متمرکز میشود که جنبش رهائی طبقه چگونه میتواند از سازماندهی اقتصادی مبارزات کارگران بیشترین بهره‌برداری را بعمل آورد بدون آنکه از محدودیتهای آن آسیب ببیند؟ عبارت دیگر بحث برسر استقلال اتحادیه‌ها از احزاب به معنای برحذر داشتن اتحادیه‌ها از سیاست نیست، بلکه به معنای یافتن نقطه بهینه‌ای است که در آن بیشترین بهره‌برداری از امکانات اتحادیه برای سازمانیابی طبقاتی کارگران صورت گیرد. مسئله این است که اگر شکل اقتصادی مبارزه طبقه کارگر نیز به اندازه اشکال دیگر مبارزه برای رهائی طبقه اهمیت دارد و نمیتوان از آن صرف‌نظر کرد؛ و اگر منطق آن با منطق اشکال دیگر تفاوت دارد، پس باید به منطق و الزامات این مبارزه توجه کنیم. از نظر ما بحث استقلال اتحادیه‌ها از احزاب یعنی همین نکته.

متد مخرب حزب کمونیست کارگری

این حزب برخلاف بخش مهمی از چپ ایران به سازماندهی طبقه توجه داشته و روی آن تأکید دارد. درواقع این حزب هرعیبی که داشته باشد، این حسن را دارد که سیاست طبقاتی را جدی گرفته است. متأسفانه مشکل این حزب، مشکل متد بحث و برخورد آن است. این حزب خود را درمندی اسیر کرده که بسیار مخرب است، هم دربرخورد با مسائل جنبش کارگری و هم در برخورد با نیروهای جنبش. بنابراین مبارزه با این متد برخورد و بحث را ما از وظایف خود میدانیم؛ دراینجا از متد برخورد با نیروهای دیگر جنبش - که قبلاً هم به آن پرداخته‌ایم - میگذریم و روی متد بحث و برخورد با مسائل جنبش کارگری متمرکز میشویم. در مجموعه ادبیات این حزب، دو اشکال بیش از همه چشمگیر است: اول، دستکاری دلخواهی مفاهیم؛ دوم، فراموشی زمان و مکان در سیاست.

اول: دستکاری دلخواهی مفاهیم: منظور از دستکاری دلخواهی مفاهیم اینست که این حزب در برخورد با مفاهیم، آنقدر معنای آنرا کش داده، آنقدر چارچوب آنرا قیچی کرده، آنقدر تغییر در موضوع ایجاد میکند که مضمونی را که میخواهد از آن در میآورد. نمونه‌های این حکم را میتوان در زمینه‌های ملت و ملت‌گرایی، دمکراسی، شورا و مفهوم استقلال مشاهده کرد. این حزب در برخورد با مسئله ملت‌غینیت آنرا انکار کرده و آنرا صرفاً یک پدیده خیالی و ذهنی معرفی میکند، دربرخورد با دمکراسی اصلاً منکر تعریف آن میشود و یا آنرا صرفاً ساخته و پرداخته بورژوازی قلمداد میکند. به شورا مضمونی میدهد که اصلاً فرقی با اتحادیه ندارد. مفهوم استقلال را آنقدر دستکاری میکند تا به یک چیز مهمل تبدیل شود و آنقدر تعمیم میدهد که در

دنیای واقعی چنین چیزی نه وجود دارد و نه میتواند وجود داشته باشد. سپس نتیجه میگیرد که نباید هم وجود داشته باشد و بهتر آنست که تشکل کارگری دنبالچه احزاب باشد. البته منظور از احزاب هم حزب خودشان است. روشن است اولاً چنین شیوه ای در برخورد با مفاهیم بشدت مخرب است و امکان هرنوع گفتگوی مفید را از بین میبرد و هرنوع بحث مؤثر را ناممکن میسازد و ثانیاً این روش قابل تعمیم است به همه حوزه ها، از جمله مفهوم طبقه، دولت، کارگر، سرمایه و غیره. این متد و روش بحث، هرنوع مجادله نظری را به بحث میان ناشنویان تبدیل میکند. اگر مفهوم قابل تکیه و کمک کننده به تفهیم و تفاهم وجود نداشته باشد، بحث مفید و علمی و سیاسی امکان ناپذیر خواهد گردید. درواقع با حزب کمونیست کارگری عملاً بحث مفید امکان ناپذیر است. زیرا جریان مزبور سعی میکند مسئله مورد اختلاف را لوث کند و تا آنجا که ممکن است از آن طفره برود.

دوم فراموشی زمان و مکان در سیاست: برای حزب کمونیست کارگری سیاستها معنای ابدی و ازلی دارد و برای همه جا معتبر است. در نزد حزب مزبور سیاستهای مشخص در شرایط معین معنا ندارد. این متد برخورد در واقع از تبعات همان شیوه اول است که میکوشند مفاهیم را از حدود عینی و متعارف در اصطلاح مشخص زبانی خارج ساخته و بی معنا کنند. نمونه های دمکراسی و مسئله شورا این متد برخورد را نشان میدهند. همه میدانند که جریان مزبور در بحث دمکراسی، ضرورت مبارزه برای تحقق آنرا انکار کرده و از مقوله آزادی دفاع کرده، و دمکراسی را متعلق به بورژوازی دانسته است. حتی اگر بگذریم از اینکه دمکراسی متعلق به بورژوازی نیست و دمکراسی سوسیالیستی هم معنا دارد و تنها استفاده کننده از دمکراسی بورژوائی هم طبقه بورژوا نیست؛ تقابل آزادی و دمکراسی اصلاً نادرست است. زیرا اولی حق و مربوط به قلمرو شهروندی و دومی قدرت و حکومت است. کسی که میگوید طرفدار آزادی است و نه دمکراسی، اگر مهمل حرف نزده باشد، لابد دارد میگوید که مخالف دولت است. اما میدانیم که مارکسیستها نمیتوانند مخالف دولت خارج از زمان و مکان معین باشند. مارکسیسم معتقد است که دولت تا زمانیکه تضاد طبقاتی و طبقات وجود دارند، ناچار وجود خواهد داشت و همراه با امحای آنها محو خواهد شد و باید بشود. بعبارت دیگر یک جریان مارکسیستی امروز و اینجا یعنی در زمان و مکان معین نمیتواند شعار امحای دولت را طرح کند. فقط میتواند از درهم شکستن یک نوعی از دولت و سازماندهی نوعی جدید از دولت حرف بزند. اما وقتی کسی میگوید دمکراسی یعنی شکلی از دولت را قبول ندارد و طرفدار آزادی است، حتی اگر بخواهد از امحای دولت به معنای مارکسیستی کلمه حرف بزند به لحاظ سیاسی در امروز و اینجا دارد مهمل حرف میزند. یعنی زمان و مکان را از شعارهایش حذف میکند. این تناقض دربرنامه حزب کمونیست کارگری بهتر از هرجائی دیگر خود را به نمایش میگذارد. برنامه مزبور از یکطرف از دیکتاتوری پرولتاریا درحرف دفاع میکند اما در همان جا از الغای دولت بطور کلی صحبت میکند. همین فراغت از زمان و مکان در بحث شورا و سندیکا نیز مشاهده میشود. این جریان قبل از هرچیز شورا را در مقابل سندیکا قرار میدهند و شرایط وجودی شورا را از قلم میاندازد. درحالیکه میدانیم شورا در شرایط معینی که حاکمیت سرمایه شکسته یا دچار بحران شده باشد، شکل میگیرد. شورا یعنی تعرض به حاکمیت سرمایه و این تعرض در شرایط معینی میتواند عملی شود. بعلاوه میدانیم آنهایی که واقعاً شورا بنا کرده اند و آنرا تئوریزه کرده اند، آنرا در مقابل اتحادیه قرار نداده اند. اما جریان حزب کمونیست کارگری بدون درنظرگرفتن این واقعیات شعار شوراهای کارگری را طرح میکند و از توازن قوا و آرایش

نیروهای طبقاتی غفلت میورزد. غفلت از زمان و مکان تنها به این دو عرصه محدود نمیشود و در سایر مباحث این حزب نیز دیده میشود. اما ذکر همین دو نمونه برای این بحث کافی است.

نگاهی به استدلالهای فاتح شیخ الاسلامی

شیوه برخورد حزب کمونیست کارگری در برخورد به مسائل سیاسی را میتوان در بحثهای فاتح شیخ الاسلامی نیز مشاهده کرد. اکنون نحوه کاربست این متد را در حوزه بحث کارگری مورد ملاحظه قرار میدهیم.

الف- دستکاری دلبخواهی مفاهیم: قبلاً نحوه دستکاری دلبخواهی مفاهیم را در حوزه های دیگر مشاهده کرده بودیم. این بار فاتح شیخ الاسلامی این متد را در قلمرو "استقلال تشکل کارگری" بکار بسته است. پیشتر رضا مقدم در بحث تشکل مستقل کارگری پذیرفته بود که استقلال تشکل کارگری از دولت موجه است، اما استقلال تشکل از احزاب نادرست و غیرعملی است. فاتح شیخ الاسلامی در رابطه با بحث مزبور ناگهان چارچوب بحث را از رابطه تشکل مستقل کارگری با دولت و احزاب به قلمرو دیگری کشانده است. و بحث استقلال را به بحث تشکل مستقل کارگری با سلطه و نفوذ بورژوازی پیوند زده است. تردیدی نیست که در فرهنگ مارکسیستی این مفهوم از استقلال، اهمیت فوق العاده زیادی دربردارد. مثلاً وقتی مانیفست کمونیست از "جنبش مستقل اکثریت عظیم به نفع اکثریت عظیم" صحبت میکند، مسلم است که استقلال از نفوذ و سلطه بورژوازی و طبقات دیگر را مورد نظر دارد. اما برای اینکه کارگران از نفوذ و سلطه بورژوازی مستقل شوند، قبل از هرچیز باید روی پای خود بایستند و یک جنبش خودآگاه سازمان دهند. بحث ما دقیقاً درباره چگونگی تدارک این جنبش خودآگاه و مستقل است. یکی و البته فقط یکی از لوازم تکوین این جنبش خودآگاه این است که کارگران بتوانند در مقیاس توده ای متحد شوند. و یکی از لوازم این اتحاد درمقیاس توده ای این است که آنها بتوانند در سطح اقتصادی نیز متحد و متشکل شوند. و یکی و البته فقط یکی از لوازم اتحاد و تشکل در مقیاس توده ای در سطح اقتصادی این است که منطق سازمانیابی حاکم بر این حوزه را نادیده نگیرند و منطق سازماندهی سیاسی و فرهنگی را برآن تحمیل نکنند. معنای حرف مزبور این است که کارگران صرفنظر از اینکه در سطح سیاسی فعال هستند یا نه، و صرفنظر از اینکه در صورت فعال بودن به کدام جریان سیاسی تعلق دارند یا نه، بتوانند درمقابل سرمایه، بعنوان کارگر متحد شوند. یعنی کافی نیست که در این سطح سازماندهی کارگران از دولت مستقل باشد، بلکه لازم است که از احزاب هم مستقل باشند. این استقلال از احزاب (ونه فقط از دولت) برای اینکه واقعاً معنی داشته باشد، باید از احزاب کمونیست منجمله حزب کمونیست کارگری هم مستقل باشد. وگرنه دفاع از استقلال حرف مهمی بیش نخواهد بود. یعنی کارگران باید بتوانند مستقل از نمایندگان شان هم تصمیم بگیرند. تأکید هشیارانه انگلس در دفاع از اصل فراخوانی در کمون پاریس دقیقاً با همین روح صورت گرفته بود. انگلس مینویسد "کمون به زودی پی برد که طبقه کارگر وقتی به قدرت میرسد، نمیتواند با ماشین دولتی کهن به کار ادامه دهد و برای آنکه تسلطی را که به دست آورده است، دوباره از دست ندهد، طبقه کارگر میباید از یکسو، دستگاه اختناق کهن را که تا آن وقت علیه خودش بکار میرفته است، رها

کند واز سوی دیگر برای آنکه درمقابل نمایندگان و کارمندان ویژه خود مصونیت داشته باشد، میباید آنها را بدون استثناء در هرزمانی قابل انفصال اعلام کند" (۲) تأکید انگلس روشن است. اگر وکیل هرلحظه از طرف موکل قابل عزل نباشد، به ارباب موکل تبدیل میشود. این نکته نه تنها در عرصه تئوری بلکه درتجارب عملی نیز اثبات شده است. اگر استقلال تشکل کارگری از دولت و از احزاب درست باشد، استقلال طبقه کارگر از نفوذ وسلطه طبقاتی بورژوازی، با استقلال اتحادیه (یا تشکل اقتصادی) کارگری از احزاب سیاسی نمیتواند مترادف و مساوی باشد. استقلال طبقه کارگر از نفوذ و سلطه طبقاتی بورژوازی بزرگتر، گسترده تر و ناظر بر استقلال اتحادیه از احزاب سیاسی است. استقلال تشکل کارگری از احزاب سیاسی یکی از ملزومات و عناصر تکوین استقلال طبقه کارگر از سلطه و نفوذ بورژوازی است نه بالعکس. اما در بحث فاتح شیخ الاسلامی این دونوع استقلال مساوی و در معنای مترادف بکار رفته است و رابطه این دو نوع استقلال کاملاً وارونه بیان شده است. او با خلط مبحث بین دو نوع استقلال، نتیجه میگیرد "بنظر من، اتفاقاً آنجایی که تشکل کارگری به یک جریان کمونیستی کارگری وابسته است، استقلال عمل طبقاتی اش از همیشه بیشتر است". شیخ الاسلامی در اینجا با دستکاری دلبخواهی مفهوم "استقلال" یا مفاهیم مختلف "استقلال" و درهم آمیختن آنها به مسئله نزدیک میشود و در مراجعه به فاکتهای نتیجه مطلوب خود میرسد. مثلاً او باتوسل به همین روش است که سولیداریته (همبستگی) لهستان را وابسته قلمداد میکند. درحالیکه میدانیم سولیداریته دهه هشتاد بعنوان یک نیروی مهم درصحنه لهستان یک اتحادیه مستقل از احزاب بود. البته تردیدی نیست که سولیداریته استقلال طبقه کارگر از نفوذ طبقاتی بورژوازی را نمایندگی نمیکرد و حتی به قلعه کوب سرمایه غرب در لهستان تبدیل شد. اما در سال هشتاد این اتحادیه یابتر بگوئیم فدراسیون اتحادیه های مستقل، آشکارا خواست بخش اعظم کارگران لهستان را در مقابل دولت و حزب حاکم بیان میکرد. بعلاوه درآن موقع همبستگی یک اتحادیه مستقل از احزاب و جریانهای فکری بود، زیرا هم طرفداران کلیسای کاتولیک درآن حضور فعال داشتند و هم جریانهای چپ و نیز لیبرال. حتی نفوذ چپها دراین اتحادیه کم نبوده است. مثلاً سولیداریته در کنفرانس ۱۹۸۱ خود خواستار یک "جمهوری خودمدیریتی" شد که چنین خواستی مسلماً بیش از آنکه نفوذ ضد کمونیستها و کلیسای کاتولیک را منعکس کند، خواست کارگران متمایل به سوسیالیسم را بیان میکرد. نتیجه اینکه سولیداریته مستقل از احزاب بوده و نفوذ پلورالیستی احزاب و افکار مختلف در درون آن واقعیتی انکارناپذیر بود.

اکنون نمونه ای دیگر از دستکاری دلبخواهی مفاهیم توسط شیخ الاسلامی را مورد ملاحظه قرار میدهیم. شیخ الاسلامی مدعی است که اتحادیه های موجود دراروپای غربی و آمریکای شمالی، مستقل نیستند زیرا متحدکننده طبقه نیستند. او میگوید: "این تشکلهای، به این خاطر که وابسته به یک گرایش معین بورژوائی هستند، تشکل تفرقه طبقه کارگرند. برای نمونه روشن است که دراین تشکلهای، بیکاران جزء متحد شده طبقه کارگر نیستند". معنای حرف او روشن است. اتحادیه هنگامی میتواند مستقل باشد که متحدکننده همه بخشهای طبقه باشد وگرنه وابسته اند، وچون وابسته اند، متحدکننده طبقه نیستند. اگر دقت کنیم دراینجا نیز اتحاد کارگران در سطح اقتصادی و درنقطه تماس بیواسطه کار و سرمایه، با اتحاد کارگران درهمه سطوح یکی گرفته شده است. شیخ الاسلامی میگوید اگر همه کارگران، درهمه سطوح متحد نباشند، اتحادشان مساوی با تفرقه و این تفرقه نیز محصول وابستگی به یک گرایش بورژوائی است. نادرست بودن این ادعا روشن است. اتحاد کارگران یک کارخانه، یک شاخه صنعتی و اقتصادی، یک منطقه و

اتحاد کل کارگران شاغل با همدیگر مساوی نیستند و نمیتوانند باشند و همه اینها (یعنی کارگران شاغل) اگر متحد شوند بازهم همه کارگران (شاغل و بیکار) نیستند. اتحاد کل طبقه حتی در سطح اقتصادی مفهوم وسیعتری از اتحاد کارگران متحد شده در اتحادیه هستند اتحاد کارگران در اتحادیه از عناصر تکوین دهنده اتحاد در سطح کل طبقه است نه بالعکس. اما در دیدگاه شیخ الاسلامی تشکلهای اتحادیه‌یی که متحدکننده "بیکاران" نیستند وابسته به بورژوازی تلقی میشوند. و زمانی مستقل محسوب میشوند که اتحاد کل طبقه را نمایندگی کنند. آشفته‌گی مفهومی دیگری که در این رابطه قابل مشاهده است، اختلاط و اغتشاش دو مفهوم "استقلال" و "اتحاد" است. برطبق دیدگاه شیخ الاسلامی "اتحاد" در معنای اتحاد کل طبقه یعنی اتحاد کارگران شاغل و بیکار و بازنشسته و جوانانی جذب نشده در بازار کار ولی در روند آموزش برای ورود به آن، لازمه و شرط تحقق "استقلال" است. درحالیکه میدانیم بین دو مفهوم اتحاد و استقلال ضرورتاً رابطه علی بیواسطه وجود ندارد، خواه استقلال را در معنای گسترده آن (یعنی استقلال از نفوذ و سلطه بورژوازی) در نظر بگیریم، خواه در معنای محدود آن (یعنی استقلال اتحادیه کارگری از دولت و احزاب). برای روشن شدن مسئله بگذارید مثالی بزینم: فرض کنیم کارگران شاخه نساجی ایران زیرهژمونی بی‌چون وچرای حزب کمونیست کارگری خواه در قالب شورا و چه بصورت اتحادیه متحد شوند این تشکل کارگری قاعداً بر مبنای نظر شیخ الاسلامی از نفوذ بورژوازی آزاد است و در نتیجه به معنای گسترده کلمه از استقلال برخوردار است. ولی مسلم است که این تشکل متحدکننده همه کارگران حتی شاغل نیست، تاچه رسد به کل نیروی کار ایران. حال این تشکل "مستقل" فرضی تحت هژمونی حزب کمونیست کارگری را مقایسه کنیم با LO سوئد که (حدود ۸۵ درصد کارگران سوئد را متحد کرده) یا DGB آلمان که (حدود ۳۵ درصد کارگران را متحد کرده) یا TUC انگلیس که (حدود ۳۹ درصد کارگران را متحد کرده). حال به این سؤال پاسخ بدهیم که کدام یک از اینها به اتحاد عموم کارگران نزدیکتر خواهند بود؟ پاسخ حتی با معیارهای خود آقای شیخ الاسلامی این است که اتحادیه‌های موجود غربی. چنانکه مبینیم رابطه علی بیواسطه میان استقلال (بهرمعنایی که در نظر بگیریم) و اتحاد (باهرشکل و شیوه‌ای که در نظر بگیریم) وجود ندارد. مگر اینکه برای "اتحاد" و "استقلال" معنای باطنی و عرفانی قائل شویم. اما اگر نخواهیم به معنای باطنی و عرفانی بغلطیم ناگزیریم به این سئوالات جواب بدهیم که آیا در سطح اقتصادی اولاً همه کارگران صرفنظر از شاغل و بیکار بودنشان، و صرفنظر از رشته‌های حرفه‌ای مختلفشان میتوانند به یک ردیف واحد متحد شوند؟ ثانیاً در بین کارگران میتواند تفاوت و حتی اختلاف منافع از بین برود؟ و ثالثاً اگر جواب دو سؤال اول منفی باشد، سطح و شکل اقتصادی مبارزه کارگری را باید بعنوان سطح تفرقه و وابستگی به بورژوازی رها کرد؟ پاسخ ما به این سئوالات بقرار زیر است: اولاً اتحاد کارگری در سطح اقتصادی ناگزیر اتحاد کارگران مشخص است. یعنی کارگران رسته‌ای دارند و حرفه‌ای، شاغل هستند یا بیکار، بازنشسته هستند یا جوان و در حین آموزش برای ورود به بازار کار و الی آخر. برای اینکه حتی المقدور همه کارگران را بتوان در سطح اقتصادی متحد کنیم، باید به این تشخص آنها توجه کنیم. نمیشود کارگران نساجی را با کارگران معدن متحد کرد. نساجان قاعداً اول با هم متحد میشوند و معدنچیان با هم و بعداً در سطح دیگری این دو رسته با هم اتحاد میکنند. کسی که میخواهد معدنچیان و نساجان را در یک واحد اتحاد بنشانند، اصلاً از مسائل مبتلا به کارگران هیچ چیز نشنیده است. و مسلماً کارگران شاغل را نیز با بیکاران به یک نحو نمیتوان متحد کرد، شاید بتوان اتحاد بیکاران نساج را در کنار اتحاد کارگران نقداً

شاغل نساج سازمان داد ولی مسلماً هر کارگر بیکار و هر کارگر شاغل را نمیتوان در یک واحد متحد کرد. ممکن است شیخ الاسلامی بگوید بر مبنای همین واقعیت است که ما میگوئیم شورا لازم است و دوران اتحادیه بسر آمده است. اما این حرف نشانه بی اطلاعی نویسنده است، که نه میدانند اتحادیه چیست و نه شورا چه. مسلماً در شورای کاملاً انقلابی نیز هر کارگر با هر کارگری متحد نمیشود. اگر شیخ الاسلامی و دیگر رفقای حزبی اش جز این فکر میکنند صریح و سراسر در چند پاراگرافت بگویند چطور چنین چیزی ممکن است؟ ثانیاً در سطح اقتصادی نیز بین کارگران میتواند تفاوت منافع وجود داشته باشد و این تفاوت منافع میتواند حتی مدتها دوام بیاورد. بعضی از اختلافات در سطح اقتصادی حتی قابل حل نیستند. مثلاً کارگران شاخه ذغال و نفت در شرایطی ممکن است با هم اختلاف منافع پیدا کنند، یا کارگران خودروسازی و کارگران راه آهن با هم به چنین اختلافی ممکن است برسند. این دلیل وابستگی به بورژوازی نیست، اینها ناشی از تنوع از تخصص و تقسیم کار است که با خود اختلافاتی بیار میآورد و در یک شکل کاملاً مستقل نیز میتواند وجود داشته باشد. این اختلافات را هژمونی "کمونیسم کارگری" با یک وردخواندن نمیتواند حل کند و اگر منشاء واقعی آنها را نادیده بگیرد، اصلاً نمیتواند در میان کارگران راه یابد تا چه رسد به اینکه هژمونی بدست آورد. ثالثاً ما شکل و سطح اقتصادی مبارزه را برای مبارزه عمومی طبقه کارگر لازم میدانیم و معتقدیم بدون آن اتحاد، تشکل و آگاهی طبقاتی کارگری نمیتواند پابگیرد، و البته محدود به آن هم باشد نمیتواند به جایی برسد. این شکل و سطح یکی و فقط یکی از سطوح و اشکال مبارزه است. اما شیخ الاسلامی با انکار اختلاف درون کارگران با مخلوط کردن رشته های مختلف اتحاد کارگران، خواسته یا ناخواسته شکل مبارزه اقتصادی کارگران را هم نفی میکند.

ب- فراموشی زمان و مکان در سیاست: شیخ الاسلامی در تمام این بحث تلاش کرده است. استقلال اتحادیه ها از احزاب را بی معنی و محال نشان دهد و اعلام میکند که جز این چاره ای هم نیست. ما پیشتر همین استدلال را از مقدم هم شنیده بودیم. قبلاً مقدم از سوسیال دمکراتها در اتحادیه های غربی که کمونیستها و رادیکالها را بیرون میریزند فاکت آورده بود و نتیجه گرفته بود که جز این هم قابل تصور نیست. و هرکسی که خلاف این راطرح کند و بخواهد از استقلال اتحادیه از احزاب دفاع کند عامل بورژوازی قلمداد شده بود. پرسیدنی ست هراس این جریان در مخالفت با استقلال تشکل کارگری در چیست؟ آیا جریان مزبور میترسد اگر ایده استقلال اتحادیه جا بیفتد، "کمونیستهای کارگری" نتوانند حق نسقی برای خود بدست بیاورند؟ در اینجا فراموشی زمان و مکان در سیاست بنحو بارزی خود را نشان میدهد، چرا که نقداً اصلاً تشکل کارگری مهمی در ایران وجود ندارد تا درباره اینکه جریانات سیاسی نفوذ مطمئنی در داخل آن داشته باشد اختلاف بروز کند. البته فراموشی زمان و مکان در سیاست تنها جلوه انحراف در حزب مزبور نیست، بلکه چه در ایران و چه در کشورهای دیگر مخالفت با استقلال اتحادیه ها از احزاب همسو شدن با احزاب حاکم و نیرومند را بدنبال دارد. مثلاً کسی که در سوئد به قول شیخ الاسلامی مبارزه کند که عضویت اتوماتیک در حزب سوسیال دمکرات در اتحادیه های LO لغو شود، با این موضع شیخ الاسلامی زیر فشار قرار میگیرد یا تقویت میشود؟ مسلم است که زیر فشار قرار میگیرد. اگر زمان و مکان را در سیاستهای واقعی در نظر بگیریم، آنهایی که نقداً از وابستگی اتحادیه ها به احزاب رنج میبرند (حتی در غرب) چپهای رادیکال هستند. پذیرش استقلال اتحادیه از احزاب و پذیرش این اصل که همه احزاب و نظرات بتوانند در اتحادیه ها فعالیت آزاد بکنند و فراکسیون داشته باشند و نه فقط یک حزب معین، طبعاً به

نفع جریانهای رادیکال چپ تمام میشود. چپها میتوانند در اتحادیه‌ها با اعلام صریح نظرات‌شان، مواضع‌شان را تبلیغ کنند و از اتحادیه هم اخراج نشوند. حقیقت این است که امروز و در اینجا یعنی ایران امروز استقلال اتحادیه‌ها از دولت و نیز احزاب تنها شعار درست است که زمینه تضعیف رژیم اسلامی و پایه‌های تقویت چپ را پی‌ریزی میکند. دفاع از استقلال اتحادیه البته بخاطر مصلحت‌های سیاسی نیست بلکه بقول پری اندرسن "وظیفه تک تک سوسیالیستها درحال حاضر عبارتست از دفاع قاطع و صریح از این آزادی ابتدائی که اتحادیه‌های صنفی همچون نهادهای مستقل حق وجود داشته باشند" (۳)

نگاهی به استدلال‌های شیخ‌الاسلامی

شیخ‌الاسلامی برای مثله کردن بحث استقلال تشکل کارگری از استدلال‌هایی استفاده میکند که ضرورت دارد به آنها نیز مختصراً پاسخ دهیم. اولین دلیلی که شیخ‌الاسلامی برای نفی استقلال تشکل کارگری ارائه میکند استفاده از تجربه رابطه احزاب سوسیال دمکرات با اتحادیه‌ها در کشورهای مزبور است که تا حدود زیادی به وی کمک میکند. اما انتخاب نمونه‌های سوئد و انگلیس برای بحث مزبور تا حدودی گمراه‌کننده است. علت آن نیز روشن است. نمونه‌های سوئد و انگلیس اولاً قابل تعمیم به همه اتحادیه‌ها نیستند و ثانیاً بین این دو نیز فرقه‌های آشکاری وجود دارد. ساختار TUC مشابه ساختار LO نبوده و حالا نیز شباهت ندارد. در انگلیس جالب است بدانیم که بعضی از اتحادیه‌ها عضو TUC نیستند و اتحادیه‌ای مانند (NUM) (اتحادیه معدنچیان ذغال سنگ) وابسته به کنفدراسیون جهانی اتحادیه‌های آزاد نبوده، بلکه مانند CGT در فرانسه وابسته به فدراسیون جهانی اتحادیه‌ها بوده است. درحالی‌که رهبران NUM عضو حزب کارگر بوده و خود اتحادیه نیز عضو TUC بوده است. بنابراین تجربه فدراسیون مهمی مانند معدن نشان میدهد که تا حدی آزادی وجود داشته که به اتحادیه جهانی رقیب "دنای آزاد" پیوندد. ضمن اینکه نمیتوان روابط وابستگی اتحادیه‌ها، در سوئد به حزب سوسیال دمکرات و در انگلیس به حزب کارگر را مثبت تلقی کرد. نکته دیگری که باید در نظر داشته باشیم این مسئله است که تجربه سوئد و انگلیس تنها نمونه رابطه اتحادیه‌ها با احزاب نیستند. بعنوان مثال نمونه آلمان را مورد ملاحظه قرار دهیم. با وجود اینکه حزب سوسیال دمکرات آلمان در DGB نفوذ بی‌منزعی دارد اما DGB به لحاظ حقوقی و ساختاری وابسته به حزب سوسیال دمکرات نیست. بعلاوه باید توجه داشت که در سوئد و انگلیس از رابطه معین اتحادیه‌ها به احزاب نمیتوان به نفی حق کارگران برای ایجاد حزب یا اتحادیه دیگر رسید. یعنی عوارض منفی "وابستگی" اتحادیه با حزب در این دو کشور از طریق وجود آزادی‌های جا افتاده برای تشکل و انتقاد تا حدود زیادی خنثی میشده است. کافیهست بعنوان نمونه این وابستگی را در سوئد و انگلیس با وابستگی اتحادیه‌ها به حزب کمونیست شوروی سابق مقایسه کرد. درحالی‌که در شوروی اتحادیه به ابزاری صرف در دست آپارات حزب تبدیل میشد، وجود دمکراسی (بورژوائی) تا حد زیادی این وابستگی را از حالت خفه‌کننده‌اش در می‌آورد. باید توجه داشت که هم در شوروی سابق، هم در سوئد و انگلیس، اتحادیه‌ها به لحاظ حقوقی از احزاب مستقل تلقی میشده‌اند. ولی در اولی فقدان دمکراسی و پلورالیسم

اتحادیه ای و حزبی و فقدان آزادیهای سیاسی، حزب را حاکم مطلق العنان اتحادیه تبدیل میکرده و در دو نمونه دیگر آنها را به هم گره میزده و ناگزیر به حرکت متحد و امید داشته است. اما بگذارید مثال دیگری بزنیم. کوساتو و ANC در آفریقای جنوبی روابط بسیار تنگاتنگی باهم داشته اند و دارند. رابطه تنگاتنگ آنها در دوره مبارزه علیه آپارتاید شکل گرفته است اما کوساتو نه به لحاظ حقوقی و نه به لحاظ ساختاری وابسته به ANC نیست. حالا ANC به حزب حاکم در آفریقای جنوبی تبدیل شده است. سؤال اینست که آیا حالا به نفع طبقه کارگر و محرومان آفریقای جنوبی است که روابط تنگاتنگ کوساتو با ANC حفظ شود و وابستگی آنها بیشتر شود یا بین آنها فاصله بیشتر گردد؟ نه فقط به لحاظ حقوقی و ساختاری، بلکه به لحاظ کارکردی نیز؟ جواب ما این است که ایجاد فاصله بیشتر به نفع طبقه کارگر است. دلیل آن نیز روشن است. منطق سازش طبقاتی که ANC به آن مشغول است اگر به کوساتو تحمیل شود، آنرا از محتوای واقعی اش تهی خواهد کرد. پس اگر با مفاهیم بازی نکنیم و آنها را دلبخواهی دستکاری نکنیم و نیز فارغ از زمان و مکان اظهار نظر نکنیم ناگزیر باید در امروز و در اینجا یعنی در آفریقای جنوبی که بخشی از جهان سوم است هرچه بیشتر از عدم وابستگی کوساتو به و حتی حزب کمونیست آفریقای جنوبی دفاع کنیم و خواهان این باشیم که همه احزاب و نظرات در داخل کوساتو آزادانه حق تبلیغ و فراکسیون داشته باشند. دوم - شیخ الاسلامی برای اینکه بتواند وابستگی تشکل کارگری به احزاب را اثبات کند طرفدار بحث "ابژکتیو" میشود و میگوید "تاریخ، مستقل از اینکه ما بخواهیم یا نخواهیم، یک تاریخ جهانی است و باز مستقل از ما شکلی به تشکل کارگری داده است. این شکل فی الحال موجود است. بررسی عینی و ابژکتیو این است که اعلام کند تشکلهای کارگری حاصل تاریخ همین ۲۰۰ سال گذشته هستند که امروز اساساً در شکل اتحادیه های کارگری غلبه دارند و در مقاطع معینی نیز به شکل جنبش شورائی معنی داشتند و تاریخ جنبش کارگری، تقابل این دو شکل را تثبیت کرده است. خارج از این دو شکل. این تاریخ نگار ابژکتیو ما، به دو دلیل به ابژکتیویسم روی آورده. اولاً برای اینکه اثبات کند اتحادیه مستقل وجود ندارد و در ۲۰۰ سال گذشته وجود نداشته و ثانیاً برای اینکه نشان دهد شکل شورا رقیب اتحادیه است و این را تاریخ تثبیت کرده است. در پاسخ به دلایل شیخ الاسلامی یادآوری چند نکته لازم است اولاً در تاریخ ۲۰۰ سال اخیر نمونه های فراوانی از اتحادیه های وابسته و مستقل (به احزاب و از احزاب) وجود داشته و حالا هم وجود دارد. از نظر ما حتی نمونه های سوئد و انگلیس هم مستقل از احزاب هستند و ما قبول داریم که آن میزان آزادی اتحادیه ای که در سوئد و انگلیس هست حزب کمونیست کارگری پذیرد. ثانیاً تاریخ ۲۰۰ سال گذشته نشان میدهد که هرجا تداخل میان منطق مبارزه اقتصادی و سیاسی کارگری پیش آمده، دودش به چشم کارگران رفته است. و منطق متفاوت مبارزه طبقه کارگر در اشکال اقتصادی و سیاسی و نظری، هرجا که مورد توجه قرار گرفته نتایج مثبت ببار آورده است. ثالثاً اگر در ۲۰۰ سال گذشته در غالب این "تاریخ جهانی" اتحادیه غلبه داشته و شورا فقط در مقاطعی بوجود آمده است، شیخ الاسلامی این واقعه را چگونه توضیح میدهد؟ این "تاریخ جهانی" را که ابژکتیو نیز نگاه کرده است چگونه میفهمد؟ آیا تصادفی است که شورا فقط در مقاطعی معین بوجود آمده است؟ مشخصات آن مقاطع چه بوده است؟ رابعاً کجا تاریخ جنبش کارگری تقابل شورا و سندیکا را تثبیت کرده است؟ آیا از تاریخ ابژکتیو سهل است (که نشان میدهد اصلاً تقابلی بین این دو نیست و هرکدام منطق خاص خود را دارد) از تاریخ سوپژکتیو حتی میشود مثال و دلیل محکمی آورد که اتحادیه و

شورا در مقابل هم هستند؟ مثلاً بلشویکها که خود در سازماندهی شوراها نقش داشته اند آیا چنین ادعائی کرده اند یا خلاف این را گفته اند؟ سوم اینکه شیخ الاسلامی میگوید "استقلال عمل" طبقه کارگر وقتی به کمونیستها وابسته باشد، بیشتر است و باید صورت مسئله را با یک نقد اجتماعی و سیاسی عوض کرد و سپس به نقد حقوقی آن برگشت. آن وقت درست است که در شرایطی که مخاطب ما "جهان سومی" باشد بگوئیم که استقلال از دولت و کارفرما باید جنبه کاملاً قانونی پیدا کند و هرگونه دخالت دولت و کارفرما در تشکل کارگری ممنوع باشد. این توهم را نباید در درون طبقه کارگر دامن زد که این به تنهایی باعث استقلال تشکل کارگری میشود... ما در این استدلال نمونه ای جالب از پریشان گوئی را همراه با تفرعن یک "جهان سومی" راه گم کرده در جهان غرب مشاهده میکنیم. اولاً در این مقاله "جهان سومی" که بعنوان تیتر مقاله هم آمده مترادف عقب مانده بکار رفته و در معنای منفی، یعنی بار اخلاقی و ارزشی به آن داده شده است، آنهم از زاویه دید مثلاً جهان اولی ها! اما این فکر که "جهان سومی"ها میخواهند مانند جهان اول لااقل اتحادیه ای داشته باشند که از دولت و احزاب مستقل باشند و صاحبان افکار مختلف و اعضای احزاب گوناگون بتوانند در آنها آزادانه فعالیت کنند، نشانه عقب ماندگی آنها نیست، نشان بیداری آنهاست. و اگر بعضی از "جهان سومی"ها مانند شیخ الاسلامی نمی فهمند که نبود این آزادی و استقلال اتحادیه چه ضربه ای به کارگران وارد میکند، نشان میدهد که آنها هنوز بیدار نشده اند و در رؤیاهای "جهان سومی" خود خواب تسلط بر عالم را میبینند. ثانیاً اگر فرهنگ جهان سومی عقب مانده است، این عقب ماندگی وجود جهان سوم واقعیتی است انکارناپذیر و بقول شیخ الاسلامی "ابژکتیو". بنابراین اگر وابستگی اتحادیه ها به احزاب در جهان اول بد است در جهان سوم بدتر است. مشکل شیخ الاسلامی این است که فکر جهان سومی دارد، اما فارغ از زمان و مکان (بی اعتناء به فقدان یا ضعف سنن دموکراتیک در جهان سوم) میخواهد بگوید اگر وابستگی اتحادیه در اروپا فاجعه نیافریده، پس در ایران نیز فاجعه نمی آفریند. ما ناگزیریم از محدودیتهای فکر "جهان سومی" فراتر برویم ولی ناگزیریم درست بهمین دلیل در محاسباتمان شرایط عینی "جهان سوم" را در نظر بگیریم. بسیاری از فکرها و نهادهای جهان اول برای اینکه در جهان سوم پیدا شوند (مسئلاً نهادهای سوسیالیستی به مراتب چنین هستند) باید با در نظر گرفتن این شرایط دشوار پیاده شوند و با تدبیرهایی جهت جلوگیری از در فرمه شدن آنها، ثالثاً روشن است که مطالبه کارگران وابستگی اتحادیه به دولت و یا کارفرما نیست. کارگرانی که به آن حد از آگاهی دست میابند که برای اتحادیه بجنگند، میدانند که اتحادیه قبل از هرچیز در همه جا و مخصوصاً در جهان سوم برای مقابله در برابر تعرض دولت و کارفرماست. بعلاوه مطالبه کارگران باید بیش از اینها باشد. آنها در عین حال که با فعالیت هیچ جریانی در درون اتحادیه مخالفتی ندارند خواهان تصمیم گیری آزاد و دموکراتیک سیاستهای مربوط به اتحادیه توسط آحاد کارگران هستند. مسئله صرفاً برسر استقلال حقوقی نیست. استقلال حقوقی البته لازم است ولی کافی نیست. کارکرد اتحادیه باید واقعاً مستقل باشد و تنها با تصمیم آزاد اعضایش بتواند حرکت کند نه با فرامین کمیته مرکزی فلان حزب یا گروه و یا احزاب ساخته و پرداخته دولت و کارفرمایان.

چهارم - اما بنظر میرسد شیخ الاسلامی سیاستی را که انکار میکرده، بنحو غیرصریح و مبهمی پذیرفته است. این پذیرش اما نشانه عدم جدیت وی و بلحاظ صراحت بحث نیز مضر است، ولی در هر حال یک قدم به جلو محسوب میشود. او میگوید "گرایش کمونیستی، و هر گرایش دیگری که در شوراها مسلط باشند، باید تضمین بکنند که مانع حقوقی و ساختاری برای

ورود و فعالیت گرایش‌های دیگر ایجاد نمیکنند" حزب کمونیست کارگری اگر بپذیرد که در شوراها استقلال کارگران را محترم بشمارد، یک قدم جلو رفته‌ایم. اما برای اینکه همین یک قدم به جلو تثبیت شود، بهتر است که صراحت یابد و به چند سؤال پاسخ داده شود: اولاً در شوراها گرایش‌های بورژوائی وارد شوند و فعالیت کنند حزب مزبور "تضمین" میکند که "مانع"، "ایجاد" نکند؟ اگر نه، چرا؟ بعلاوه آیا این خطر وجود ندارد که جریان مزبور با هرگروهی که مخالف باشد، آنرا بورژوائی اعلام نکند؟ مخصوصاً پرونده این جریان در بحث با عمر ایلخانی زاده و حزب کمونیست که نیروی "بینابینی" سناریو سیاه و سفید قلمداد شده‌اند، بیلان خوبی را نشان نمیدهد. ثانیاً آیا آزادی فعالیت گرایش‌های دیگر را فقط در شورا محترم بشمارید؟ برای اتحادیه چه؟ ثالثاً اگر شما در تشکلهای اقتصادی کارگری اصل غیرحزبی بودن و استقلال از وابستگی ایدئولوژیک را میپذیرید یا بعبارت دیگر پلورالیسم نظری و حزبی درون اتحادیه یا تشکل دیگر کارگری را میپذیرید چرا از همین امروز برای ایجاد تشکلهای اقتصادی کارگری که در آنها پلورالیسم نظری و حزبی محترم شمرده شود، تلاش نمیکنید، یا لااقل در سطح تبلیغات صراحتاً مطرح نمیکنید؟ رابعاً بجای اینکه دنبال تضمین بگردید که در سیاست بی‌معنا و ساده‌لوحانه است، زیرا با اعلام "تضمین" از هیچ چیز نمیتوان مطمئن بود. سیاست مکانیک نیروهای اجتماعی است و از جهاتی، شباهت زیادی به مکانیک دارد که در آن هیچ حرکتی بوجود نمیآید مگر اینکه نیروئی به چیزی وارد شود و هیچ حرکتی متوقف یا کند نمیشود مگر اینکه نیروئی در جهت مقابل با آن چیز و حرکت وارد شده به میدان بیاید؛ و هر حرکتی رابطه معینی دارد با نیروئی که آنرا بوجود میآورد. در سیاست نیز شما هر قدر نیرو سازمان دهید و وارد میدان کنید، همانقدر حرکت ایجاد میکنید. بنابراین آیا بهتر نیست نقداً همین اصل را تبلیغ کنید که تشکل کارگری باید اصل پلورالیسم حزبی و نظری را در درون خود بپذیرد و هیچ جریانی حق فعالیت جریانهای دیگر را نفی نکند؟ آیا بهتر نیست از همین امروز برای ایجاد چنین تشکلهای کارگری تلاش کنید؟ و آیا این اقدام عملی نقد بهتر از تضمین درباره یک شرایط خیالی نیست؟ "یک گنجشک نقد در دست، بهتر از صد گنجشک در هوا" نیست؟

منابع

- ۱- اتحادیه‌های کارگری نامه لنین به س. ای. گوسف
- ۲- مقدمه انگلس بر جنگ داخلی در فرانسه
- ۳- حدود و امکانات عمل اتحادیه صنفی نوشته پری اندرسن